

کنش سیاسی آیت‌الله خویی با حزب بعث در عراق

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۷/۸

محمدجواد خلیلی *

علی باقری دولت‌آبادی **



کنش سیاسی آیت‌الله خویی
ب. ب. ب. بعث در عراق

آیت‌الله خویی از مراجع تقلیدی است که دوران حیات او از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است؛ از سویی، عمده حیات مرجعیت او در دوران حزب بعث سپری گردید که تجربه رویارویی یکی از مراجع جوان نجف (آیت‌الله سید محمدباقر صدر) با حزب بعث به شهادت ایشان انجامید و از سوی دیگر، نظامی دینی به دست یک مرجع تقلید در همسایگی عراق تأسیس شد که دوران حیات و تثبیت خود را طی می‌کرد. این شرایط در کنار جنگ بین دو کشور ایران و عراق، شرایط ویژه‌ای را برای آیت‌الله خویی به وجود آورد. این شرایط از آیت‌الله خویی کارگزاری می‌سازد که کنش سیاسی او با ساختار (حزب بعث) مهم و برای فهم و تحلیل نهاد مرجعیت راهگشاست. از این رو دغدغه اصلی مقاله، تحلیل کنش سیاسی آیت‌الله خویی در دو دوره حسن البکر و صدام حسین برای فهم بهتر از مناسبات نهاد مرجعیت و سیاست در عراق است. دست‌آورد مهم مقاله را می‌توان در این نکته دانست که با توجه به شرایط نابسامان اجتماعی و استبداد سیاسی، اولویت ایشان، حفظ حوزه علمیه و کیان تشیع در عراق و منطقه و نیز برقراری نسبتی با نظام انقلابی شیعی در ایران بود.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله خویی، حزب بعث، مرجعیت، سیاست، فقه شیعه.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج (mjkhali.1@gmail.com).

** دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج (ab.dolatabadi@gmail.com).



۱. مقدمه: خویی به مثابه کارگزار و حزب بعث به مثابه ساختار

سید ابوالقاسم خویی در سال ۱۳۱۷ق در شهرستان خوی در خانواده‌ای روحانی متولد شد. پدرش سید علی‌اکبر خویی که از روحانیان شهر بوده، بعد از تحولات مشروطه برای سکونت دائم و نیز ادامه تحصیل به نجف مهاجرت می‌کند. تقریباً سه سال بعد سید ابوالقاسم نیز برای ادامه تحصیل به پدر ملحق می‌شود (اسلامی، ۱۳۷۳: ۱۱). آیت‌الله خویی سال ۱۹۳۱م در حالی که هنوز برخی از اساتید نامدار او در قید حیات بودند، به تدریس خارج فقه و اصول (الموسوی خویی، ۱۹۹۲م، ۲۲: ۱۸) مبادرت ورزید و سال ۱۹۷۰م به شکل رسمی عهده‌دار نهاد مرجعیت شیعه در نجف گردید. جایگاه علمی و عمق مباحث فقهی و اصولی که از سوی آیت‌الله خویی مطرح شد و از سوی دیگر، تعداد بسیار زیاد شاگردان تربیت‌شده و مجتهدانی که از پای درس او برخاسته و هرکدام در جهان تشیع منشأ اثر شدند، از خویی در منظومه اندیشه شیعی، شخصیتی حایز اهمیت ساخت. بر اساس یک سنت حوزوی، جایگاه علمی فرد، عمده‌ترین شاخص برای تصدی مقام مرجعیت است. همچنین یکی از معیارها برای روشن شدن جایگاه علمی، کمیت و کیفیت شاگرانی است که در مکتب آن استاد تحصیل کرده‌اند. برخی مطالعات انجام‌شده در خصوص شاگردان آیت‌الله خویی، از حدود چهارصد مجتهد تربیت‌شده به دست ایشان سخن می‌گویند (انصاریان، ۱۳۹۶: ۹۴). هرچند فضای کلی نجف بعد از فوت آیت‌الله حکیم به طور کامل در اختیار خویی قرار نگرفت، اما به مرور زمان و با توجه به دایر بودن دروس حوزوی آیت‌الله خویی و آوازه علمیت و شهرت اعلی‌ت ایشان، فضای نجف به طور کامل مرجعیت علمی وی را پذیرفته بود. به‌رغم شهرت علمی و استقرار مرجعیت در آیت‌الله خویی، در مواجهه با حزب بعث و نهاد حاکمیت، اوضاع کاملاً متفاوت بود. (جعفریان، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

در این مقاله با استفاده از روش ساختار - کارگزار، هم نقش نهاد مرجعیت به عنوان بازیگری فعال، مستقل و بارآده در نظر گرفته می‌شود و هم محدودیت‌های کارگزار در مواجهه با ساختار دیده خواهد شد. الگوی تحلیلی حاکم بر فهم رابطه نهاد مرجعیت و نهاد قدرت، تلفیقی از اندیشه و اولویت‌های کارگزار از یک سو و محدودیت‌ها و ملاحظات ساختار رسمی از دیگر سوست.

۲. مبنای فقهی آیت‌الله خویی در سیاست

آیت‌الله خویی در خصوص بسیاری از حوزه‌ها مانند اقتصاد، فرهنگ، سیاست و اجتماع فاقد دیدگاه‌های منسجم است. او قطعاً فقیهی زبردست و اصولی‌ای دقیق است که توانست در

دوران معاصر، انبوهی از نظریات و ادبیات فقهی را تولید و عرضه کند. در خصوص فقه سیاسی نیز گرچه او همچون آیت‌الله خمینی نبود که درباره حکومت اسلامی و نظریه ولایت مطلقه فقیه نظریه پردازی کند، اما دارای برخی محصولات فقهی است که می‌توان آنها را در حوزه فقه سیاسی دسته‌بندی کرد و از کنار هم قرار دادن آنها، به نظریه و نوع نگاه او به قدرت و سیاست دست یافت. وی قطعاً نماینده خط سنتی نجف در نوع نگاه به سیاست (هاشمی و عطوانی، ۲۰۱۴م: ۵۰) و در بعد کلان، سیاست‌گریزی است که برای عدم تصدی امر سیاسی، دلیل‌های درون و برون فقهی داشت و به آنها عمل می‌کرد.

۳. خویی و ولایت مطلقه فقیه

یکی از مبانی آیت‌الله خویی که تأثیر بسیاری بر اندیشه و کنش سیاسی او گذاشته و می‌توان گفت وی را از دیگر فقها متمایز ساخته، نوع نگاه به مسئله ولایت در تصدی‌گری امور سیاسی است. او برای توضیح میزان مسئولیت فقیه در عرصه عمومی، از واژه «ولایت» استفاده نمی‌کند؛ زیرا این واژه به نوعی برای فقیه ایجاد حق و مسئولیت می‌نماید. او ولایت هیچ شخص غیرمعصوم را بر شخص دیگر نمی‌پذیرد و اصل را بر عدم ولایت می‌داند تا زمانی که دلیل خاص شرعی این اصل را تخصیص بزند. وی تصدی فقیه را از باب «جواز تصرف» می‌داند؛ به این معنا که در بخشی از امور مسلمین که معطل مانده و احتمال بر هم ریختن کلیت جامعه اسلامی وجود دارد، فقیه می‌تواند از باب جواز تصرف در امور حوزه عمومی دخالت کند و برای سازماندهی و ایجاد نظم تلاش نماید. در واقع در این نگاه تلاش برای ایجاد شرایطی که در آن فقیه امکان تصدی‌گری داشته باشد، لازم نیست؛ اما اگر در اثر برخی عوامل، مانند سقوط حکومت‌ها یا هر عامل طبیعی و غیرطبیعی، خلأ قدرت شکل گرفت، آن‌گاه فقیه می‌تواند متصدی امور شود (عارفی، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

به طور طبیعی در ادبیات فقهی شیعه برای فقیه سه جایگاه در نظر گرفته شده است. سنت تاریخی و نوع حرکت روحانیت و نیز نهاد مرجعیت، چه قبل از شکل‌گیری مرجعیت‌های نهادی و چه با حضور مرجعیت‌های کوچک محلی، حاکی از پذیرش منصب افتا و قضاوت است. جامعه شیعی همواره امور خود، از قبیل موقوفات، قضاوت در هنگامه اختلافات و نیز مسائل فقهی جدید (افتا) را به مجتهدان ارجاع داده است. با توجه به برخی تحولات در حوزه دانش فقه، به‌ویژه بعد از نراقی، مسئله زعامت سیاسی یا مسئله ولایت نیز به این دو منصب و جایگاه اضافه شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آیت‌الله





خویی به روشنی اظهار می‌دارد که منصب افتا و نیز قضاوت از شئون فقیه جامع‌الشرایط است (الموسوی خویی، ۱۴۱۸ق: ۱۶۵-۲۱۱). آیت‌الله خویی با اصرار بر روش استنباط مبتنی بر اصول، به شکل دقیق و ساختارمند موفق شد فقه فردی را بیش از پیش گسترش دهد و آن را مدون سازد. این روش سبب شد نوعی از ادبیات فقهی در میان شاگردان و کلیت حوزه فراگیر شود که از آن به «فقه فردی» یا «فقه سنتی» یاد می‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۵). با توجه به هیمنه علمی ایشان، این روش بعد از وی نیز استوار باقی مانده است. ایشان در مواجهه با روایاتی که از آنها برای استدلال بر مشروعیت ولایت فقیه استفاده شده است، مجدداً از همان مبنای دقیق اصولی و اجتهادی خویش بهره می‌برد. آیت‌الله خویی تمام روایات وارده را یک به یک بررسی می‌کند و آنها را در اثبات ولایت برای فقیه قاصر می‌داند. طی دو تقریر اصلی که از دروس ایشان ذکر شده، با دو عبارت کاملاً مشابه، به روشنی می‌گوید: ولایت برای فقیه در عصر غیبت بر اساس ادله ثابت نشده است و ولایت مختص پیامبر و ائمه بوده، بلکه بر اساس روایات، نفوذ قضاوت فقیه و حجیت فتوای او ثابت می‌شود و فقیه نمی‌تواند در مال قاصر یا غیر او تصرف نماید (غروی، بی‌تا، ۱: ۴۲۲). ایشان معتقد است اصل در مسئله ولایت، عدم وجود ولایت هر شخص بر فرد دیگر است و تا زمانی که این اصل به واسطه دلیل معتبر تخصیص زده نشود، به قوت خود باقی خواهد ماند و با توجه به اینکه کلیه روایات این باب را در استدلال بر اثبات ولایت ناتوان و ناتمام می‌داند، ولایت فقیه مبتنی بر ادله را نمی‌پذیرد. ایشان صرفاً از باب قدر متیقن از امور حسبه و از باب جواز تصرف، برای فقیه، مشروعیت تصرف در برخی امور را قایل است (توحیدی، ۱۴۱۷ق، ۵: ۵۲). این نوع نگرش به مسئله ولایت و جواز تصرف فقیه، خودبه‌خود دایره اختیارات و حرکت فقیه را در عرصه عمومی به شدت کاهش می‌دهد.

۴. خویی و امور حسبه

یکی از مفاهیم اساسی در منظومه فکر آیت‌الله خویی، مفهوم «حسبه» است. امور حسبه از نظر ایشان، شامل مسائلی است که شارع ممکن نیست آنها را رها کرده و بلا تکلیف گذاشته باشد (غروی، بی‌تا، ۱: ۴۲۳). ایشان امور حسبه را در کنار اختیارات محدودی که از باب جواز تصرف برای فقیه در نظر می‌گیرد، به شکل بسیار محدود معرفی می‌کند؛ اموری مانند سرپرستی اموال یتیم، صغیر و دیگر اموری که حتی عرف نیز بر عدم اهمال آن صحه می‌گذارد. این مفهوم در کنار اصل حفظ نظام به معنای نظم عمومی جامعه، رویکرد خویی در خصوص حوزه عمومی را روشن می‌کند. ایشان حفظ نظم عمومی جامعه را از



اولویت‌های زیست اجتماعی می‌داند و از طریق پی‌ریزی این اصل، بسیاری از التزامات به قواعد امروزی، مانند قوانین راهنمایی و رانندگی و دیگر مسائل اجتماعی را حل می‌کند (الموسوی خویی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۴۰۸). به عبارت دیگر، وی کلیه نظام‌های عرفی را که نظمی اجمالی را حاکم و طی آن قوانینی وضع کرده‌اند، برای نظم و اداره جامعه لازم می‌داند؛ البته قوانینی که مخالفت عینی با شرع نداشته باشند. این نوع نگاه به طور طبیعی بیشتر حامی حفظ وضع موجود خواهد بود تا پیشتاز تغییرات کلان مبتنی بر آموزه‌های دینی. بیان کلیاتی درباره حفظ نظام و نیز مسئله امور حسبه، سبب شده برخی در گزارش نظریه ایشان، با ملحق کردن مسئله حکومت به امور حسبه، خوانشی دیگر از نظریه فقه سیاسی وی ارائه کنند (معرفت، ۱۳۷۸: ۶۰-۱۲۸) که با توجه به دیگر شواهد و مبانی، تمام و قابل دفاع نخواهد بود. طی فرازهای بعد، با توجه به سیره ایشان و نیز نوع نگاه به مالکیت دولت و دیگر شواهد، غیرقابل دفاع بودن این نظریه روشن خواهد شد.

۵. خویی و مسائل حوزه عمومی

برای تحلیل دقیق یک کارگزار و درک اندیشه او، باید رویکرد تئوریک وی را حتی اگر فقیه باشد، در خصوص حوزه عمومی و مسائل آن تحلیل کرد. برخی مسائل در حوزه عمومی می‌تواند نوع نگاه فقیه را به مسائل مشابه نیز توضیح دهد. برای نمونه، آیت‌الله خویی در خصوص مالکیت دولت، به عدم مالکیت معتقد است. ایشان مبنایی برای خمس، زکات، انفال و دیگر منابع طبیعی دارد و همه آنها را در عصر حضور معصوم در مالکیت امام می‌داند. پس با توجه به عدم حضور امام، این اموال عمومی مجهول‌المالک است و دولت مستقر مشروعیت تصرف در این اموال و دارایی‌ها را ندارد (فیاض، ۱۳۹۵: ۹۴-۱۰۲). به عبارت دیگر، اموالی که در اختیار حکومت قرار دارد، از قبیل مجهول‌المالک شمرده می‌شود. این نوع نگاه نمی‌تواند پایه‌های حکومتی فقهی را سامان بخشد. در منظومه فقهی آیت‌الله خویی، انتظارات از فقه به شدت محدود است و به هیچ‌وجه بار اضافی برای پاسخ‌گویی به همه نیازهای حوزه عمومی بر فقه تحمیل نمی‌شود. در این مدل، بار نظام‌سازی و نیز پاسخ‌گویی و طرح و برنامه داشتن برای دنیای امروز، دیگر بر دوش فقه و فقیه نیست.

یکی از وجوه استدلال کسانی که به حضور فقه و فقیه در عرصه عمومی معتقدند، مسئله اجرای شریعت و حدود اسلامی است. این گروه چنین استدلال می‌کنند که خداوند قوانین اسلامی را تشریح کرده است و برای اجرایی کردن این فرامین، نیازمند تصدی فقیه



و به دست گرفتن قدرت از سوی فقیه یا نایبان او هستیم. آیت‌الله خویی در این خصوص به روشنی اظهار می‌دارد که بر فقیه واجب نیست برای فراهم شدن مقدمات اقامه حدود اسلامی تلاش کند (توحیدی، ۱۴۱۷ق، ۵: ۴۶). وی همچنین پرداخت خمس، زکات و دیگر وجوه شرعی را به عهده مکلف می‌داند و بر فقیه واجب نمی‌داند مردم را به ادای آن مجبور سازد یا حتی بدون اذن مالک، شخصاً به کسر وجوه و برداشت آنها اقدام کند (الموسوی خویی، ۱۴۳۲ق، ۳۷: ۱۵۶-۱۷۶). برای روشن‌تر شدن نگاه آیت‌الله خویی، باید به نوع مواجه شدن ایشان با مسائل بانکی و مالی نیز اشاره کرد. ایشان در پاسخ به پرسشی درباره پرداخت بهره بانکی و نیز استقراض از بانک‌های دولتی، اظهار می‌دارد که هنگام اخذ وجوه نقد، قصد کند که به عنوان مجهول‌المالک در حال تصرف در این پول است؛ زیرا دولت و بانک دولتی را مالک نمی‌داند و هنگام بازپس دادن پول یا بهره بانکی نیز به علت اجبار حاکم بر قوانین، اقدام به پرداخت نماید (همو، ۱۴۱۶ق: ۵۱-۷۰). این نوع نگاه نشان می‌دهد رویکرد ایشان، حل مسئله در داخل مبانی فقهی است و به هیچ‌وجه رویکرد تأسیسی به مسائل اقتصاد اسلامی ندارد و می‌کوشد مسئله عدم مخالفت با شرع و مبانی را با صناعت فقهی و اصولی خویش سامان بخشد.

حال اگر قطعات پازل منظومه فقهی ایشان در خصوص سیاست و حوزه عمومی را کنار هم قرار دهیم، می‌توان تصویری اجمالی از دیدگاه ایشان به دست داد. ایشان دولت‌ها را مالک نمی‌داند و همچنین برای فقیه نیز ولایت مطلقه قایل نیست و دایره اختیارات تقنینی و تصرفی او را به شدت تضییق می‌کند. همچنین از نظر ایشان بر فقیه فراهم کردن مقدمات اجرای حدود و نیز اجبار مکلفان به پرداخت خمس و زکات نیز واجب نیست. این در حالی است که کسب قدرت، نظام‌سازی، تصدی‌گری و اداره جامعه اسلامی الزماتی دارد که به هیچ‌وجه با رویکرد آیت‌الله خویی تطابق ندارد. به طور طبیعی به دست گرفتن قدرت و تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی و تلاش برای اعمال مقررات اسلامی در این منظومه فکری بی‌معناست. در این نگاه فقیه لازم نیست مرتب اقدام به بسیج عمومی کند و ظرفیت‌های معنوی نهاد مرجعیت را به خدمت بگیرد تا بتواند در حوزه عمومی نقش‌آفرین باشد. نتیجه طبیعی این رویکرد، کناره‌گیری از کنش سیاسی است؛ به همین دلیل، ادبیات ایشان نمی‌تواند یک نظام سیاسی را پوشش دهد و حمایت‌تئوریک نماید و باید در یک جمله گفت که با مکتب فقهی آیت‌الله خویی نمی‌توان حکومت تشکیل داد (علیدوست، ۱۳۹۰: ۲۲۰). با توجه به این مبنای، برای فهم بهتر از مناسبات نهاد مرجعیت و

سیاست (حزب بعث) در عراق، در ادامه به تحلیل کنش سیاسی آیت‌الله خویی در دو دوره حسن البکر و صدام حسین می‌پردازیم.

الف) آیت‌الله خویی و حزب بعث (دوره حسن البکر)

حزب بعث در دوران تصدی حسن البکر به عنوان اولین رئیس جمهور بعد از کودتای بعث، در حال تثبیت موقعیت خود به عنوان حزبی قومیت‌گرا و نوگراست. به طور طبیعی کودتا نیازمند پشتوانه تئوریک است و از سوی دیگر، رقبایی همچون حزب کمونیست و اسلام‌گرایان نیز حضور دارند. تئوری‌سازی و راضی کردن مردم به عهده حزب و دستگاه تبلیغاتی آن قرار گرفت و سرکوب مخالفان نیز بر عهده دستگاه امنیتی قرار داشت که از سوی شخص صدام کنترل می‌شد. با توجه به وجود رقابت‌های خونین در درون حزب و بیرون از آن و عدم هژمونی کامل حزب و هرمی شدن قدرت، ساختار سیاسی با زبان مناسب‌تری با کارگزاری همچون نهاد مرجعیت سخن می‌گفت؛ لذا خروجی چنین تعادلی، کنش همراه با حزم و احتیاط آیت‌الله خویی از یک طرف و فشارهای جسته و گریخته حزب از سوی دیگر است که دو مورد آن عبارت‌اند از:

یک - آیت خویی و ملی‌گرایی نفت عراق

یکی از مهم‌ترین اقدامات آیت‌الله خویی در دوران ریاست جمهوری احمد حسن البکر که هرگز در هیچ مقطعی تکرار نشد، صدور بیانیه درباره ملی کردن صنعت نفت در عراق است. عراق ناظر به تجربه ملی کردن نفت در ایران، در سال ۱۹۶۱م فرایند ملی کردن نفت را با استفاده از رویکرد قانون‌گذاری - تفاهم (التشريع و الاتفاق) طی دوره‌ای یازده ساله پیش برد (خیتاوی، ۲۰۱۰م: ۳۸۲). ملی کردن نفت که در زمان قاسم و با قانون‌گذاری برای محدود کردن برخی شرکت‌های غربی آغاز شده بود، آرام آرام با تحولات جهانی و به‌ویژه جنگ اعراب و اسرائیل پیش رفت و چهار سال بعد از صدور اولین قانون، دست شرکت ملی نفت عراق برای عملیات اکتشاف و نیز توزیع و فروش مستقل بازتر شد و سپس در سال ۱۹۷۳م ضمن توافقی کلی با کنسرسیوم، عراق بدون درگیری با شرکت‌های مهم اروپایی، اقدام به ملی کردن نفت نمود. بعثی‌ها با توجه به انجام کودتا علیه عبدالکریم قاسم که محبوبیت نسبی داشت، نیازمند پروژه‌ای تبلیغاتی بودند؛ لذا حسن البکر در ۱۹۷۲/۶/۱ با صدور قانونی شانزده ماده‌ای، نفت عراق را ملی اعلام کرد (هاشم، ۱۹۷۳: ۸۰۴)؛ در حالی که این فرایند پیش‌تر آغاز شده بود. از سوی دیگر، فرایند ملی کردن دارایی‌های شرکت‌های بزرگ بین‌المللی معمولاً با تنش درباره منافع این قدرت‌ها همراه





است؛ اما با توجه به رویکرد خاص اتخاذشده در عراق، این فرایند با اعمال رویکرد تدریجی تشریح - اتفاق، بدون تنش بود و به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای حزب بعث از سوی دستگاه تبلیغاتی به مردم معرفی می‌شد.

یک هفته بعد از صدور فرمان ملی کردن نفت از سوی رئیس جمهور، آیت‌الله خوبی نامه‌ای خطاب به وی ارسال می‌کند. می‌توان رویکرد محافظه‌کارانه خوبی را از بین سطور این نامه نیز درک کرد.^۱ این نامه در شرایطی صادر می‌شود که فشارها برای همراه کردن مرجعیت با حزب بعث و کودتا ادامه دارد و از سوی دیگر، به علت فعالیت‌های آیت‌الله سید محمدباقر صدر، فشارها روی حوزه شدت گرفته است. نیروهای جوان حوزه که دارای رویکرد انقلابی بودند و معمولاً پیرامون آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر حضور داشتند، این مکاتبه را نوعی سازش‌کاری و تأیید حاکمیت می‌دانستند؛ در حالی که خوبی این عمل را در قالب حمایت از ادامه حیات حوزه در عراق و کم کردن فشار موجود می‌دانست. در حالی که حزب بعث به نوعی خواهان حمایت و تأیید اقدامات خود و کسب مشروعیت از سوی نهاد مرجعیت بود، اما مفاد این نامه هیچ اشاره‌ای به پذیرش اقدامات و مبانی حزب بعث ندارد، بلکه با الفاظ کلی، حفاظت از نفت و ثروت‌های عراق را عملی مشروع دانسته و این اقدام را تأیید کرده است.

دو - اعدام اسلامگرایان و واکنش آیت خوبی

در اواخر سال ۱۹۷۴م که فعالیت احزاب اسلام‌گرا علنی شد، در مقابل این فعالیت‌ها که عمدتاً رویکردی برانداز داشتند، حزب بعث و به‌ویژه بخش امنیتی آن که از سوی صدام، نایب رئیس جمهور کنترل می‌شد، به سرکوب سازمان‌یافته اقدام نمود. طی یکی از دستگیری‌ها، شخصی نمی‌تواند زیر فشار شکنجه دوام بیاورد و بخشی از سازمان ویژه حزب الدعوة را که در بین روحانیون و عمدتاً شاگردان آیت‌الله صدر فعال بود، معرفی

۱. «تمیسار جناب رئیس احمد حسن البکر! دفاع از سرزمین‌های اسلامی و ثروت‌های آنها و در پیشاپیش این ثروت‌ها، حفاظت از نفت مسلمین از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین واجبات شرعیه است و پایمردی و ایمان برای استیفای این حق با وجود دشمنان، جزء بهترین حمایت‌ها از منافع و امانات مسلمین است. از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم به تلاش‌های شما در حمایت از نفت این سرزمین‌های اسلامی در مقابل طمع کاران، برکت عنایت کند. همچنین از خداوند می‌خواهم منافع و رفاه و کرامت بلاد اسلامی را محقق سازد و کلمه مسلمین را وحدت بخشد و پیروزی را نصیب مسلمانان سازد و همه مسلمانان را مدد رساند و آنچه را خیر و صلاح آنان است، برایشان فراهم سازد که خداوند هدایت‌کننده به سوی کمال است» (فیاض الحسینی، ۲۰۰۰م: ۹۷).



می‌کند. بعد از این اعترافات، تعداد زیادی بازداشت می‌شوند و پنج نفر، متشکل از سه روحانی و دو نفر دیگر به اعدام محکوم می‌گردند (شاکری، ۱۳۷۵: ۱۶۱). این افراد از سوی دادگاه انقلاب حزب، با اتهام فعالیت علیه امنیت و انقلاب به اعدام محکوم شدند. این مجموعه متشکل از ۱. شیخ عارف بصری؛ ۲. سید عمادالدین طباطبایی؛ ۳. سید عزالدین قبانچی؛ ۴. نوری محمد حسین طعمه؛ ۵. حسین کاظم جلوخان در ادبیات حزب الدعوه به «قبضه الهدی» به معنای «مشت گره کرده هدایت‌گر» معروف شدند. با توجه به حضور سه روحانی و نیز وجود افرادی از خانواده‌های متدین و سرشناس نجف در این مجموعه، تعداد زیادی از علما در داخل (بی‌نام، ۱۴۲۶ق: ۲۲) و خارج نجف برای لغو حکم اعدام آنان تلاش نمودند. آیت‌الله خویی با توجه به اینکه هنوز فضای سیاسی نجف به طور کامل با عصر وحشت حزب بعث مسدود نشده است، هیئتی را برای شرکت در مراسم ختم همسر احمد حسن البکر گسیل می‌دارد و در روز بعد نیز هیئتی از سوی ایشان برای لغو حکم اعدام با حسن البکر ملاقات می‌کنند و رئیس جمهور قول مساعد می‌دهد (مؤمن، ۲۰۰۴م: ۱۵۲)؛ اما به‌رغم تلاش‌های گسترده، این پنج نفر در تاریخ ۱۹۷۴/۱۲/۶ اعدام می‌شوند.

واکنش آیت‌الله خویی بعد از اعدام نیز قابل توجه است. از وی خواسته می‌شود مدتی را عزای عمومی اعلام کند و بر سر در مساجد و حسینیه‌ها که به طور سنتی در اختیار نهاد مرجعیت است، پارچه مشکی نصب و درس و بحث را نیز به نشانه اعتراض برای مدت یک هفته تعطیل کند و همچنین با برپایی مجالس فاتحه و بزرگداشت برای اعدام‌شدگان، اعتراض خود را به حزب بعث اعلام نماید (اسدی، ۱۹۹۸م: ۲۰۵)؛ اما ایشان به هیچ عنوان وارد چنین فرایندی نمی‌شود و روز بعد از انتشار خبر اعدام به علت بیماری در درس حاضر نمی‌گردد، اما فردای آن دروس خود را از سر می‌گیرد و برنامه روزانه علمی خود را ادامه می‌دهد. ایشان در پاسخ به درخواست‌های اعلام عزای عمومی و تعطیلی درس نیز عدم توانایی حوزه را در مواجهه با نظام مطرح می‌کند. تفاوت نوع برخورد کسانی مانند آیت‌الله خمینی، که خواهان برپایی مراسم و افزایش سطح مواجهه با حاکمیت بودند و نیز آیت‌الله سید محمدباقر صدر که رویکرد انقلابی داشتند، در این‌گونه موارد با آیت‌الله خویی کاملاً مشهود است (ابوزید العاملی، ۲۰۰۶م، ۳: ۸۳). هرچه خویی خواهان پرهیز از هر نوع رویارویی با حاکمیت و نوعی ممانعت و ندادن بهانه به دست حزب بعث بود، در سوی دیگر میدان، کسانی مانند صدر، خمینی و طلاب جوان، خواهان رویکرد انقلابی و معارضة تا پای جان با حکومت بودند. بعد از اعدام این گروه، سید خویی در خصوص مسائل اجتماعی و سیاسی



کاملاً خود را به نهایت انزوا سوق داد و دیگر حتی از برخی نامه‌نگاری‌ها و برخی واسطه‌ها نیز خبری نیست؛ به‌ویژه اینکه چندی بعد صدام، البکر را کنار می‌زند و خود زمام امور را به دست می‌گیرد. آیت‌الله خویی بعد از اعدام سید محمدباقر صدر و خواهرش و بازداشت و اعدام تعدادی از اساتید حوزه، که شاگردان خاص او نیز شمرده می‌شدند، هیچ اقدامی جز دوری گزیدن از سیاست و حفظ حداقل اندوخته حوزه نجف انجام نداد. وی حتی برای آیت‌الله صدر بعد از اعدام و به خاکسپاری نیز، نه اعلام تسلیت نمود و نه حتی فاتحه‌ای برگزار کرد و همگان پذیرفتند که عصر وحشت آغاز شده (الواسطی، ۱۹۹۸م: ۱۰۰) و دیگر توانی برای هیچ نیروی معارضی، چه اسلام‌گرا و چه سکولار، باقی نمانده است. صدام چندی بعد از به قدرت رسیدن و تسویه حساب با نیروهای داخلی، برای محکم ساختن قبضه قدرت خود، به ایران حمله کرد. وجود یک دشمن خارجی و مسئله جنگ به او کمک کرد تا قدرت را در داخل نیز یکپارچه کند و برای همیشه از نیروهای مزاحم‌گرد و شیعه خلاص شود. در ادامه به بررسی وضعیت دوران صدام خواهیم پرداخت.

ب) آیت‌الله خویی و حزب بعث (دوران صدام حسین)

کنش سیاسی آیت‌الله خویی به عنوان کارگزار و نظام بعث در دوران صدام به مثابه ساختار، دارای فراز و فرودهای بسیاری است. در این دوره حوادث مختلفی روی داده است که ساختار را دچار قبض و بسط نموده و متعاقب آن، کارگزار نیز کنش سیاسی خود را تغییر داده است. در دوران صدام دو جنگ بزرگ در منطقه روی داد که ایران و کویت قربانیان آن بودند. وجود این جنگ‌ها ساختار را تحت تأثیر قرار می‌داد و از سوی دیگر، انتفاضه موسوم به پانزده شعبان نیز که طی آن اغلب استان‌های جنوبی عراق سقوط کرد، بر ساختار اثرگذار بود. موج تحریم‌های ایالات متحده بعد از جنگ کویت و تغییر در رویکرد ساختار قدرت به حوزه دین و جامعه، عامل دیگری شمرده می‌شد که کنش سیاسی ساختار کارگزار را تحت تأثیر قرار داد. در این بخش با محوریت حوادث مهم، به تحلیل کنش ساختار و کارگزار در این دوره می‌پردازیم.

یک- آیت خویی و جنگ عراق و ایران

اعدام و حذف آیت‌الله سید محمدباقر صدر و نیز تشدید در پروژه تسفیر (اخراج ایرانیان) و همچنین زمزمه‌های جنگ ایران و عراق، فشارهای غیرقابل‌توصیفی بر حوزه و شخص آیت‌الله خویی وارد می‌ساخت. ساختار سیاسی هر روز بر میزان خشونت می‌افزود و کارگزار نیز با اتخاذ رویکرد محافظه‌کارانه، مدارا و بهانه ندادن به دست دشمن، می‌کوشید اندک

رقم باقی‌مانده برای حوزه و نهاد مرجعیت در نجف را حفظ کند. تهدید و حذف فیزیکی شخص آیت‌الله خویی برای حزب بعث هزینه زیادی داشت و این در حالی بود که خویی به‌هیچ‌وجه بروز و ظهور سیاسی نداشت و نظام مجبور بود وی را تحمل کند. در این وضعیت، ساختار مجموعه‌ای از اقدامات را انجام داد تا در دوران جنگ بتواند از خویی و حوزه امتیاز بگیرد یا بتواند حوزه را در همین وضعیت تضعیف‌شده باقی نگاه دارد. مجموعه اقدامات یک‌طرفه‌ای از ساختار سیاسی درباره حوزه و مرجعیت صورت گرفت و در مقابل، حوزه با استراتژی صبر و انتظار کوشید هزینه بیشتری بر شیعیان تحمیل نکند (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

از سال ۱۹۷۹م که هنوز قبضه آهنین حزب بعث به لحاظ تشکیلاتی و سازمانی متسحکم نشده بود، گروهی از بعثی‌های نجف، در قالب گروه فشار عمل، و با اعمال غیرقانونی در ایجاد رعب و وحشت تلاش می‌کردند. گروهی از این افراد به منزل فرزند ارشد آیت‌الله خویی حمله کردند. در این حمله، سید جمال‌الدین خویی که مدیر بخش عمده‌ای از کارهای بیت بود، به‌شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفت (بی‌نام، ۱۹۹۴م: ۵۹). به‌طور طبیعی این حمله، پیام روشنی برای اغلب تشکیلات موجود در حوزه و بقیه علما و مدرسان داشت. وقتی فرزند ارشد مرجع تقلید شیعه از اعمال فراقانونی در امان نیست، به‌طور طبیعی هیچ‌کس در حوزه نمی‌تواند احساس امنیت کند.

برخی مورخان بیش از ۳۷ مدرس و مجتهد از نزدیکان آیت‌الله خویی را برمی‌شمارند که در این دوران اعدام شدند. تاریخ‌دستی‌ها و اعدام‌ها و در برخی موارد ترورها، نشان می‌دهد در عصر وحشت، موازنه‌ای بین شرایط جنگ ایران و عراق و فشار بر حوزه برقرار بود. در سال‌های نخست بعد از فتح خرمشهر که شرایط جنگی به‌ضرر عراق بود و مناطقی مانند فاو و جزیره مجنون را از دست داد، میزان فشارها و دستگیری‌ها افزایش یافت و در دوره‌هایی که اوضاع در جبهه‌ها به نفع صدام تغییر می‌کرد، کمی از فشارها کاسته می‌شد. در این دوره مجموعه‌ای از نزدیکان آیت‌الله خویی دستگیر و اعدام شدند که در برخی موارد این دستگیری‌ها مشخصاً برای فشار بر ایشان، به منظور گرفتن بیانیه‌ای علیه ایران و مسئله جنگ بود (ابراهیم الیساری، ۲۰۱۴م: ۱۱۲). برخی از نزدیکان نامدار آیت‌الله که دستگیر و اعدام شدند به این شرح هستند: آیت‌الله محمدتقی جواهری از اعضای شورای استفتا، آیت‌الله شیخ حیدر هاشمیان از اعضای هیئت تألیفات، آیت‌الله شیخ احمد انصاری قمی، شیخ محمود دماوندی عضو هیئت تحریریه و شیخ نثار کشمیری





مترجم که همگی به لحاظ تشکیلاتی با بیت آیت‌الله در ارتباط بودند و این دستگیری‌ها، فشار مضاعفی بود که بر بیت وارد می‌شد.

در سال ۱۹۸۲م علامه سید محمدتقی جلالی، منشی ویژه آیت‌الله با اتهام خیانت، اعدام گردید تا پیام روشنی به بیت مخابره شود. همچنین در سال ۱۹۸۶م دو برادر به نام‌های سید محسن و سید حسین میلانی از بستگان نزدیک آیت‌الله را دستگیر کردند تا از طریق این دو به ایشان فشار آورند و علیه نظام ایران مطلبی منتشر سازند (بی‌نام، ۱۹۹۴م: ۶۰) که بعد از ناامید شدن از نرمش ایشان، هر دو به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. سال ۱۹۸۳م خودرو حامل آیت‌الله خویی در حالی که برای ادای نماز ظهر و عصر از کوفه عازم منطقه مرکزی نجف بود، با نارنجک هدف قرار گرفت (الخباز القطیفی، ۲۰۱۰م: ۳۰۲) که در این حادثه به کسی آسیب جدی وارد نشد. آیت‌الله سید نصرالله مستنبط، داماد آیت‌الله خویی، از علمای نامدار و صاحب تألیفات در فقه و حدیث، در سال ۱۹۸۵م در منزل مسکونی خود مورد سوءقصد قرار گرفت (همان: ۳۰۹) و به شهادت رسید.

در این دوران نسبت مرجعیت و قدرت سیاسی به‌هیچ‌وجه با دوران حسن البکر و آیت‌الله حکیم یا مرجعیت آیت‌الله حکیم و رؤسای جمهوری همچون عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف، قابل قیاس نیست. در دوران پیشاصدام، مرجعیت از سرمایه اجتماعی برخوردار بود؛ به طوری که دیدارها در حد رؤسای جمهور و نخست‌وزیران برقرار می‌شد و حتی در برخی موارد آیت‌الله حکیم وساطت استاندار کربلا را برای ملاقات با نخست‌وزیر و حتی شخص شاه قبول نمی‌کرد و درخواست‌های دربار برای ملاقات با مرجع اعلای شیعه وقت با پاسخ منفی روبه‌رو می‌شد. این روند در دوران صدام کاملاً افول کرد و حزب بعث و دستگاه حاکم برای تحقیر و سرکوب این نهاد، معمولاً از طریق رؤسای اداره اطلاعات و امنیت منطقه به مراجع پیام می‌داد و دیگر از درخواست ملاقات در سطح رؤسای جمهور خبری نبود. نفس عدم ملاقات در بالاترین سطح، از تعمد دستگاه حاکم در سرکوب و نادیده گرفتن جامعه شیعه در ساختار سیاسی عراق خبر می‌داد. این به حاشیه راندن در طول بیش از چهار دهه، از حاکم شدن اعراب سنی ساکن در منطقه مرکز و غرب عراق بر کل طوایف و مذاهب حکایت می‌کرد.

در دوران جنگ ایران و عراق، نظام بعث طی فرایندی مشخص، اعمال فشار به حوزه را مرتب افزایش داد. در این شرایط سخت، اولویت آیت‌الله خویی صرفاً حفظ حوزه و به‌ویژه حفظ استقلال نظام مرجعیت از قدرت بود و با فاصله گرفتن از هرگونه کنش

سیاسی، در کنترل اوضاع و محافظت از تشیع و جلوگیری از خونریزی بیشتر می‌کوشید. این وضعیت متصلب در ساختار عراق در خصوص کارگزار تا مدتی ادامه داشت، اما تحولاتی در درون نظام منطقه و نظام امنیتی حاکم روی داد که به تحول در شرایط ساختار انجامید. جنگ اول خلیج فارس و اشغال کویت از سوی عراق، سبب تضعیف ساختار شد و تحولاتی را در پی داشت که به کنش سیاسی متفاوت آیت‌الله خویی ختم گردید. در این بخش به بررسی وضعیت ساختار در جنگ کویت و شرایط جدید می‌پردازیم.

دو - آیت خویی و اشغال کویت

کمتر از دو سال بعد از پایان جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و اعلام آتش‌بس، نظام صدام جنگ دیگری را آغاز نمود که به شدت به تضعیف او به عنوان یک ساختار انجامید. عراق و کویت همواره از بدو استقلال کویت بر سر مسائل مرزی و امنیتی اختلاف شدید داشتند. دعوا بر سر مالکیت عراق بر کویت مربوط به سال‌های ۱۹۳۸م بود که از سوی ملک غازی مطرح شد و نخست وزیر وقت، نوری السعید چندی قبل از کودتای کمونیستی این ادعا را تکرار کرد (غوری، ۱۹۹۱م: ۴۶-۶۱). زمینه‌های اختلاف مرزی و نیز نزاع بر سر مالکیت برخی جزایر و از همه مهم‌تر، بدهی‌های میلیارد دلاری که بر اثر حمایت همه کشورهای عربی از صدام در جنگ علیه ایران شکل گرفته بود و اکنون هنگامه بازپرداخت آنها رسیده بود، بهانه‌ای برای تکرار جنگ‌افروزی صدام به شمار می‌آمد. هر روز میزان اختلافات بالا می‌گرفت و میانجی‌گری‌های اردن و سعودی بین عراق و کویت نیز نتیجه‌ای نداشت. صدام معتقد بود به نیابت از کل کشورهای عربی با ایران انقلابی جنگیده است و آنان باید ضمن پرداخت کل هزینه‌ها، رضایت او را با مشوقات مالی به دست آورند (میلر و میلروا، ۱۳۷۰: ۱۰-۱۵). در آخرین گفت‌وگوها که ولیعهد کویت با عزت الدوری انجام داد، کویت قبول کرد بابت برداشت از برخی چاه‌های مورد ادعای این کشور، مبلغ یک میلیارد دلار غرامت به عراق پرداخت کند، اما این نیز عطش صدام را خاموش نکرد و با فرمان او، هیئت عراقی که در گفت‌وگوها، مرزهای عرف دیپلماتیک را نیز درنوردیده بودند - زیرا کار به مشاجره لفظی رسیده بود - به بغداد بازگشتند (الزیادی، ۲۰۱۱م: ۳۵۳). اندکی بعد از بازگشت هیئت عراقی و شکست مذاکرات، عراق در دوم اوت ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد و این کشور را طی سه ساعت اشغال نمود.

صدام در اشغال کویت، مانند حمله به شهرهای ایران از هیچ جنایتی کوتاهی نکرد. سربازان و افسران عراقی در دو سطح برنامه‌ریزی شدند و به طور فردی اقدام به غارت





منازل، بازار، انبارهای دولتی و اموال شهروندان کویتی نمودند. برنامه غارت بازار طلا و جواهرات کویت و انتقال آن به عراق از سوی شخص عدی، پسر صدام هدایت می‌شد و بعد از مدتی، کاخ‌های صدام آکنده از خودروهای لوکس و سنگ‌های قیمتی کویتی گردید (یحیی، ۱۳۸۴: ۲۳۳-۲۵۰). در سطح فردی نیز فرماندهان و سربازان هر مقدار توانستند، منازل مسکونی و سوپرمارکت‌های کویت را غارت کردند و آن را به بازار عراق انتقال دادند که بخشی از این اجناس، برای فروش به بازار سرازیر می‌شد. آیت‌الله‌خویی ضمن فتوایی، هرگونه خرید و فروش این اجناس را حرام اعلام کرد. به طور طبیعی این فتوا از طریق افراد مورد اعتماد به دیگران منتقل می‌شد و امکان انتشار علنی آن وجود نداشت. بعد از شروع جنگ ایران و عراق، شاهدان عینی از سرازیر شدن انواع لوازم خانگی به بازارهای عراق خبر می‌دهند که محصول غارت نیروهای عراقی از منازل شهروندان ایرانی بود (الشهرستانی، ۲۰۰۰م: ۶۷). ایشان دقیقاً در جنگ ایران و عراق و ورود اجناس منازل ایرانی‌ها نیز فتوایی مشابه را از طریق خواص به گوش افراد رساند. شاید بتوان این نوع مواجهه محتاطانه با نظام را، نوعی مبارزه منفی نام نهاد، اما این مبارزه برای حفظ حدود و حرمت شرع و حقوق شهروندان است و نمی‌توان آن را پروژه‌ای برای به دست آوردن قدرت سیاسی دانست. این مشی و روال سید خویی در همه شرایط بوده و همیشه در همین چارچوب عمل کرده است.

سه - انتفاضه شعبانیه

بصره یکی از مراکز اصلی در پشتیبانی جنگ و شاهره موصلاتی به سمت جبهه کویت بود که ارتش شکست‌خورده و تحقیرشده، به همراه ادوات زرهی باقی‌مانده در مسیر بازگشت، باید از آن می‌گذشتند. انباشت نفرت و تحقیر از نظامی که وطن را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بود، در کنار کشتار و جنگ مستمر زیر آتش نیروهای ائتلاف و بدون حضور نیروهای بعثی و گارد ریاست جمهوری کافی بود که انبار باروت منفجر شود. در هنگامه ورود ستون نیروهای شکست‌خورده به مرکز شهر بصره که غالباً شیعه و مخالف صدام بودند، یک نظامی در حالت عصبانیت با خطاب قرار دادن تصویر بزرگ صدام در میدان اصلی شهر، با سلاح سبک به تصویر شلیک کرد و بعد از دقایقی گویی دیوار ترس فروریخت و مردم تماشاچی به خیل سربازان پیوستند و به دفاتر حزب و مراکز دولتی و امنیتی بصره حمله کردند (تبرائیان، ۱۳۹۱: ۲۲۲) و بعد از ساعاتی بصره عملاً سقوط کرد. با توجه به اینکه این حرکت در روز چهاردهم شعبان ۱۴۱۱ روی داد و روز بعد گسترش



یافت و به اغلب شهرهای جنوب عراق سرایت کرد، انتفاضه پانزده شعبان نام گرفت. طی چند روز انتفاضه مردمی، بدون آنکه هیچ کدام از احزاب معارضة بتوانند این حرکت را به خود نسبت دهند، چهارده استان از مجموع هیجده استان عراق سقوط کرد و فقط استان‌های سنی‌نشین بغداد، صلاح‌الدین، الانبار و نینوی در اختیار نیروهای صدام باقی ماند.

روز شانزده شعبان دسته‌های کوچک از جوانان و نوجوانان نجفی از کوچه‌ها راهی خیابان‌های اصلی شدند. اغلب آنان مسلح به سلاح سرد بودند و برخی سلاح کمربندی داشتند. خیلی زود حلقه امنیتی که از حرم علوی حفاظت می‌کرد، با تظاهرکنندگان درگیر شد و از طرفین تلفاتی بر جای گذاشت (الحلی، ۱۹۹۲م: ۶۵). سپس پاسگاه‌های پلیس و دفاتر حزب بعث و مراکز امنیتی یک به یک سقوط کرد. با توجه به اینکه شورش‌ها فاقد رهبری و هماهنگی یکپارچه بود، خیلی زود مقاومت آنها در هم شکسته شد. از سوی دیگر، عدم پشتیبانی لجستیکی از قیام از سوی نیروهای خارج از عراق نیز مزید بر علت بود. اما در بعد داخلی شاه‌بیت علت شکست انتفاضه را باید در میزان خشونت و ارعابی جست‌وجو کرد که نظام در مواجهه با شیعیان در پیش گرفت. کربلا، نجف و دیگر شهرهای بزرگ از سوی بالگردها و موشک‌های اسکاد هدف قرار گرفت. نیروهای گارد ریاست جمهوری که از وفادارترین نظامیان به صدام بودند، در این سرکوب حرف اول را می‌زدند (مکیه، ۲۰۰۹م: ۱۰-۱۵) و سپس از نیروهایی مانند ارتش آزادی‌بخش مجاهدین خلق نیز برای سرکوب مناطق دیگر استفاده شد. سازمان مجاهدین خلق با توجه به نزدیکی به صدام و از سوی دیگر، فروپاشی بخش نظامی ارتش عراق، به عنوان نیروی سرکوب در مناطق کردنشین مورد استفاده قرار گرفت (الیاتی، ۲۰۰۷م: ۵۷). در هر صورت، بعد از کشتار بی‌رحمانه در چهارده استان عراق و در هم کوبیدن شهرها و روستاها با موشک‌های اسکاد و توپخانه، انتفاضه سرکوب و روستاهای بسیاری با خاک یکسان شد و کشته‌ها در گورهای جمعی آرمیدند. تانک‌هایی که وارد مناطق شیعه‌نشین می‌شدند، حامل پرچم‌هایی بودند که روی آن نوشته شده بود «لا شیعة بعد الیوم»^۱ (مکیه، ۲۰۰۵م: ۸۶). این نشان می‌دهد که ماشین سرکوب، خود را آماده کرده بود با هر هزینه‌ای مجدداً بر اوضاع مسلط شود و از نسل‌کشی نیز واهمه‌ای ندارد.

۱. «بعد از این روز، هیچ شیعه‌ای وجود نخواهد داشت».



فروپاشی قدرت مطلقه حزب بعث طی کمتر از یک ماه، خوبی را وادار کرد از سکوت سیاسی خارج شود و بعد از مدت‌ها، شاهد رفتار خاصی از وی در عرصه عمومی هستیم. بعد از آنکه سایه اقتدار بعث از سر نجف کنار رفت و مراکز اقتدار بعث، اعم از نظامی و امنیتی به تصرف مجاهدان درآمد، هرج و مرج نجف را فراگرفت. در این هنگام آیت‌الله خویی به مثابه یک کوشنده سیاسی در فقدان اقتدار ساختار، سعی در سامان دادن به امور اجتماعی نمود. از ایشان در این دوره دو بیانیه صادر شده که محور تحلیل کنش سیاسی ایشان، متن بیانیه و حوادث بعد از آن است.

چهار - کنش سیاسی خویی در مواجهه با انتفاضه

روز هیجدهم شعبان، یعنی دو روز بعد از آغاز شورش عمومی و سقوط نجف، آیت‌الله خویی بیانیه‌ای^۱ صادر کرد که تحلیل آن می‌تواند نوع نگاه وی را به حوزه عمومی روشن کند. بیانیه اول (الخباز القطیفی، ۲۰۱۰م: ۲۹۶) در فضایی هیجانی صادر گردید که شهر سقوط نموده بود و شایعه‌ها از تغییر اوضاع به نفع مجاهدان خبر می‌داد. در نامه آیت‌الله، ضمن دعوت به آرامش و سامان یافتن امور به دست خود مردم، دعوت به افزایش تنش با حکومت وجود ندارد. نامه حاوی عبارتهایی کلی است که می‌توان آن را نه بیانیه‌ای سیاسی، که اندرزنامه‌ای سیاسی دانست. مجدداً در بین سطور نامه می‌توان رویکرد محتاطانه آیت‌الله را مشاهده کرد که حاضر نیست بی‌محاسبه وارد پروژه‌ای شود که سرانجام آن روشن نیست. از همه مهم‌تر اینکه، اگر این نامه را نخستین کنش سیاسی

۱. «فرزندان عزیز و مؤمن! السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته. خداوند را به خاطر نعمت‌ها و الطافش سپاس می‌گوییم و بر برترین پیامبران، محمد مصطفی و خاندان پاکش درود می‌فرستیم. و بعد، بدون شک حفاظت از کیان اسلام و پاسداشت مقدسات آن، امری واجب است و بر هر فرد مسلمان لازم است. این جانب از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم شما را برای آنچه خیر و صلاح امت اسلامی است، یاری فرماید و شما را توصیه می‌کنم که با رعایت دقیق احکام شرع، نمونه بارزی از ارزش‌های والای اسلامی باشید. از شما می‌خواهم در کلیه اقدامات خود، خداوند را در مقابل خود در نظر آورید. بر شما لازم است در حفاظت از اموال مردم و نوامیس آنان و نیز اموال عمومی و سازمان‌های عمومی کوشا باشید؛ زیرا این اموال متعلق به همه مردم است و محروم شدن از این اموال، به معنای محروم شدن همگان از خدمات این سازمان‌ها و دارایی‌هاست. همچنین شما را سفارش می‌کنم به دفن همه جنازه‌های پراکنده در خیابان‌ها بر اساس موازین شرع و عدم مثله کردن؛ زیرا این روش از اخلاق اسلامی ما به دور است. همچنین از هرگونه شتاب‌زگی در تصمیم‌گیری‌های فردی و غیرکارشناسانه که با احکام شرع و مصالح عمومی در تعارض است، پرهیز نمایید. خداوند شما را حفظ کند و موفق بدارد برای آنچه رضای اوست؛ که او شنوای دعاهاست».

علنی وی بعد از سال‌ها بدانیم، از هر نظر فاقد رویکرد انقلابی و براندازانه درباره نظام مستقر است.

بعد از صدور بیانیه و انتشار خبر حضور و سفارش آیت‌الله خویی، با توجه به جایگاه ایشان و موقعیت و قداست عنوان مرجعیت شیعه، همه مردم وارد صحنه شدند و برخی که به دلیل پیچیدگی وضعیت در حالت انفعال بودند نیز به حرکت درآمدند. بسیاری از جنازه‌های بی‌حی‌ها که طی عملیات انتقام‌جویی یا در زدوخوردها به قتل رسیده و در کوچه‌ها و خیابان‌ها رها شده بودند، به وسیله کمیته‌های مردمی خودجوش به خاک سپرده شدند. بیمارستان‌ها و مراکز درمانی تجهیز شد و به چرخه فعالیت بازگشت و برخی کالاهای و تجهیزات غارت‌شده مراکز دولتی به محل خود بازگشت و افرادی که بازداشت و در اتاق‌های صحن علوی نگهداری می‌شدند، به مکان دیگری منتقل گردیدند و مواد غذایی موجود، به شکل عادلانه‌ای بین نیازمندان توزیع شد (رتوف، ۲۰۰۵: ۴۵۵). این اقدامات به صورت طبیعی بیت مرجعیت را به مرکز هماهنگی کارهای خدماتی شهر نجف تبدیل کرد. همچنین توزیع این بیانیه که حاوی رویکرد مرجعیت بود، با توجه به انتشار گسترده سلاح بین مردم و وجود اختلافات و کینه‌های دیرین بین برخی گروه‌ها، سبب جلوگیری از هرگونه عملیات و اقدامات کینه‌ورزانه و انتقام‌جویی شد. بسیاری که از نظام بعث ضربه خورده بودند، اکنون می‌خواستند با انتقام از برخی منسوبان به حکومت، خاطر خود را آسوده کنند که آیت‌الله خویی با اعلام موضع، از هرگونه اقدام کور و خروج از حدود شرع در برخورد با افراد جلوگیری نمود.

تنها دو روز بعد از صدور بیانیه نخست، آیت‌الله خویی به شکلی جدی‌تر وارد عرصه شد. ایشان در دومین بیانیه،^۱ شورایی نه نفره از بزرگان و علمای نجف را برای سامان

۱. «الحمد لله رب العالمین و به نستعین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و بعد، کشور در این روزها، مرحله سختی را پشت سر می‌گذارد که نیازمند حفظ نظم و بازگشت امنیت و آرامش و سرپرستی امور عمومی و شئون دینی و اجتماعی است تا منافع عمومی از مدیریت و کنترل خارج نشود. به این جهت، مصلحت عمومی جامعه مقتضی است که یک هیئت عالی‌رتبه اقدام به نظارت بر امور داشته باشد؛ به گونه‌ای که این افراد نظرات ما را نمایندگی نمایند و هر آنچه از سوی آنان اعلام شد، همان نظر ماست. تعدادی از فضلا و علمای بزرگوار که اسامی آنان ذیل نامه است و به توانایی آنان باور دارم، تعیین می‌شوند. از همه فرزندان مؤمن می‌خواهم با آنان همکاری و دستورات و توصیه‌های آنان را عملی نمایند تا این مأموریت به سامان آید. از خداوند عزوجل می‌خواهم آنان را برای خدمتی که رضایت خدا و رسول در آن است، یاری نماید. حسینا و نعم الوکیل.»



دادن امور تعیین کرد. در این بیانیه، آیت‌الله خویی نه نفر از جامعه عراقی را برای ساماندهی امور معرفی و تعیین نمود و از مردم خواست با آنان همکاری کنند. این افراد از روحانیان و مدرسان حوزه علمیه بودند و اصطلاحاً از طبقه دوم اساتید محسوب می‌شدند که با مردم ارتباط مستقیم داشتند. ترکیب این هیئت جالب توجه است. دو نفر از آنان ایرانی‌تبار بودند و هفت نفر باقی‌مانده، همگی عراقی و از خانواده‌های سرشناس و خوش‌نام نجف بودند. از مجموع نه نفر بعد از سرکوب انتفاضه، سه نفر پس از بازداشت اعدام شدند و سه نفر نیز به خارج از عراق مهاجرت کردند و فقط فرزند آیت‌الله خویی بعد از بازداشت به همراه فرزندش از زندان آزاد شد. در واقع ایشان با درک محیط نجف و حساسیت‌های جامعه، می‌کوشید موجهان شهر را درگیر مسئله نماید و افراد را به گونه‌ای انتخاب کند که هیچ حساسیتی برانگیخته نشود. بیانیه آیت‌الله خویی هیچ‌گونه نگاه تأسیس نظامی جدید در مقابل نظام بعث ندارد و صرفاً برای برقراری نظم و سامان یافتن امور، عده‌ای تعیین شده‌اند. به عبارت دیگر، به‌هیچ‌عنوان این بیانیه در پی بیان ملاک مشروعیت یا مقبولیت افراد تعیین شده نیست.

با توجه به اینکه نگاه آیت‌الله خویی به قدرت و حوزه عمومی از منظر فقه فردی است، هنگامی که خلاً قدرت شکل می‌گیرد، از نظر ایشان فقیه ناظر به حفظ مصالح عمومی می‌تواند ورود کند (عارفی، ۱۳۸۶: ۹-۳۶). در این هنگامه نیز آیت‌الله به مثابه یک کارگزار در امتداد اندیشه سیاسی خود عمل و در محدوده شرع اقدام به انجام وظیفه می‌کند. ورود ایشان از باب امور حسبه بوده، به‌همین جهت، هنگامی که نیروهای سرکوبگر به نجف وارد می‌شوند، آیت‌الله از همه می‌خواهد نجف را ترک کنند، اما خود، باقی می‌ماند.

ادبیات حاکم بر دو بیانیه در خصوص نظام بعث، تقریباً ساکت است. گویی آیت‌الله می‌دانست این وضعیت موقتی است و به‌زودی شرایط تغییر می‌کند یا شاید متن را با در نظر گرفتن احتمال بازگشت تنظیم کرده و روح محتاط و محافظه‌کار وی حتی در شرایطی همچون انتفاضه نیز بر گفتار، نوشتار و عمل وی حاکم بوده است. بعد از سرکوب هنگام بازداشت آیت‌الله و انتقال به بغداد و نیز بازجویی از فرزند ایشان، مأموران عالی‌رتبه‌ای همچون وفیق السامرائی و صابر الدوری، مدیر استخبارات (تبرائیان، ۱۳۹۱: ۱۹۷) و دیگر بازجویان، همگی نسخه‌ای از بیانیه‌های سید را در دست داشتند تا شاید نکته‌ای از آن بیابند یا بخشی از عملیات شورش را بتوانند به ایشان منسوب کنند؛ اما متن، فاقد هرگونه رویکرد مخالفت صریح و براندازانه درباره نظام حاکم بود.

۶. نتیجه

نهاد مرجعیت، بعد از یک دوره افول، از سوی آیت‌الله حکیم و اقدامات ایشان به مثابه بازیگری قدرتمند در حوزه عمومی مطرح گردید. اقدامات آیت‌الله حکیم برای بازسازی نهاد مرجعیت دارای ابعاد گوناگونی است. بعد از وفات آیت‌الله حکیم، نهاد مرجعیت در دو خط جداگانه ادامه حیات داد. لایه‌ها و رویکردهای مدرن‌تر آیت‌الله حکیم، از سوی سید محمدباقر صدر دنبال شد و رویکرد سنتی‌تر به وسیله آیت‌الله خویی ادامه حیات یافت. رویکرد آیت‌الله سید محمدباقر صدر انقلابی بود و به حکومت، بر اساس متون دینی، نگاهی تأسیسی داشت که در مواجهه با حزب بعث به شهادت رسید. این در حالی است که نگاه آیت‌الله خویی مبتنی بر فقه فردی بود و اولویت ذهنی ایشان در دوره حاکمیت بعث، حفظ کیان تشیع و محافظت از حوزه علیمه در مقابل حزب بعث بود.

در این مقاله بر اساس روش ساختار - کارگزار نشان داده شد که کنش آیت‌الله خویی در حوزه عمومی، مبتنی بر اندیشه وی به عنوان کارگزار و حاصل برآیند اقدامات ساختار (حاکمیت حزب بعث) و کارگزار بود. همچنین نشان داده شد که اولویت وی به هیچ‌وجه مبارزه و تأسیس حکومت اسلامی نبود، بلکه همواره حفظ هویت تشیع و حوزه را در مواجهه با وضعیت جدید دنبال می‌کرد. در نگاه ایشان، حفظ کیان تشیع در شرایطی که نظامی مانند بعث وجود داشت، از طریق مبارزه امکان‌پذیر نبود؛ زیرا به کشتار شیعیان می‌انجامید، بلکه با استراتژی صبر و انتظار و کنش در حوزه دینی و عدم برانگیختن حساسیت‌های نظام، می‌بایست این دوره تاریخی را پشت سر گذاشت. وی زمانی پا در عرصه عمومی گذاشت که نظام بعث در اثر انتفاضه سقوط کرده بود و خلأ قدرت شکل گرفت و در این خلأ قدرت اقدام به تشکیل گروهی مردمی برای تمشیت امور روزمره مردم نمود و دو بیانیه صادر شده از سوی وی، گواهی بر نداشتن نگاه تأسیسی به حکومت و قدرت است.

مهم‌ترین نقدی که در عرصه رویکرد فقهی به اندیشه آیت‌الله خویی به مثابه یک کارگزار می‌تواند ایراد کرد، مسئله عدم نوآوری است. مبانی آیت‌الله خویی بعد از شکل‌گیری مسئله و پیدایش آن در حوزه عمومی در پی علاج و یافتن راه حل شرعی است؛ در حالی که در نگاه مبتنی بر تولید اندیشه اسلامی، باید قبل از شکل‌گیری بحران برای آن مبتنی بر کتاب و سنت نظریه‌پردازی کرد. تفاوت دو رویکرد انقلابی و تأسیسی با رویکرد آیت‌الله خویی، در نوع نگاه به وظیفه فقیه و فقه است. در رویکرد خویی، اجتهاد

ابزاری است که صرفاً برای حل مسائل پیش‌آمده به خدمت گرفته می‌شود؛ در حالی که در نگاه تأسیسی، اجتهاد ابزاری است تا با اتکا بر آن، بتوان از منظومه معارف دینی، برای یک منظومه متکامل اسلامی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، برنامه‌ای مدوّن فراهم آورد. نظام‌سازی و توان پیش‌دستی کردن در مقابله با تحولات، بر عهده اجتهاد نوین است؛ در حالی که در اجتهاد سنتی و مدرسه آیت‌الله خوئی، چنین وظیفه‌ای از اساس برای فقیه و منظومه دین تعریف نشده است. این تفاوت اساسی نیز سبب شد اولویت‌های این دو نحله با هم تفاوت داشته باشد و سبب شکل‌گیری کنش سیاسی متفاوتی در دو سوی طیف شود.



منابع

- ابراهيم اليسارى، جاسم محمد (٢٠١٤م)، «اثر السيد ابوالقاسم الموسوى الخوئى فى الحياة العلمية و الاجتماعيه و السياسيه»، مجله جامعه كربلا العلميه، المجلد ١٢، العدد ٢.
- ابوزيد العاملى، احمد عبدالله (٢٠٠٦م)، محمدباقر الصدر السيرة و المسيرة فى حقائق و وثائق، بيروت: مؤسسة العارف للطبوعات.
- احمدى، على (١٣٨٤)، اخراج ايرانيان از عراق، تهران: مركز اسناد انقلاب اسلامى.
- اسدى، مختار (١٩٩٨م)، الشهيد الصدر بين ازمة التاريخ و ذمة المورخين، بيروت: دارالهادى.
- اسلامى، غلامرضا (١٣٧٣)، غروب خورشيد فقاهت، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
- انصاريان، محمدتقى (١٣٩٦)، شمع هميشه فروزان، خاطرات و اسنادى منتشر نشده درباره آيت الله العظمى سيد ابوالقاسم خويى، قم: انتشارات انصاريان.
- البياتى، جاسم (٢٠٠٧م)، جرائم منظمه مجاهدى خلق الارهابيه فى العراق، بغداد: مطبعة المشرق العربى.
- بى نا (١٣٧١)، كوثر: مجموعه سخنرانى هاى حضرت امام خمينى همراه با شرح وقايع انقلاب اسلامى، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.
- بى نا (بى تا)، نگرشى به زندگى حضرت آيت الله العظمى شيرازى، بيروت: ستاد برگزارى مراسم سالگرد شهادت آيت الله سيد حسن شيرازى.
- بى نام (١٤٢٦ق)، شهدا العلم و الفضيله فى العراق، قم: المجمع العالمى الاهل البيت.
- بى نام (١٩٩٤م)، نبذه عن حياة العلامة الحجة الشهيد السيد محمدتقى الخويى، لندن: مؤسسه الامام الخويى الخيريه.
- تبراينان، صفاءالدين (١٣٩١)، انتفاضه شعبانيه حماسه مقاومت اسلامى ملت عراق، تهران: مركز فرهنگى هنرى و انتشارات مركز اسناد انقلاب اسلامى.
- توحيدى، محمدعلى (١٤١٧ق)، مصباح الفقاهه، قم: انتشارات انصاريان.
- جعفرى، رسول (١٣٨٦)، تشيع در عراق مرجعيت و ايران، تهران: مؤسسه تاريخ معاصر ايران.
- الخباز القطيفى، ضيا السيد عدنان (٢٠١٠م)، دوحه من جنة الغرى، بيروت: دار الاولياء.
- خيتاوى، محمد (٢٠١٠) الشركات النفطية المتعددة الجنسيات و تأثيرها فى العلاقات الدوليه، دمشق: دار مؤسسة رسلان للطباعة و النشر و التوزيع.



- رئوف، عادل (۲۰۰۵) *العمل الاسلامی فی العراق بین المرجعية و الحزبية*، بیروت: دار المحججه البيضاء للطباعة و النشر و التوزيع.
- الزیادی، حامد (۲۰۱۱) *ما بعد الاستعباد العراق ۲۰۰۳-۱۹۶۸*، بغداد: دارالجوهری.
- شاکری، حسین (۱۳۷۵)، *ذکریاتی*، قم: چاپ و نشر بخشایشی.
- الشهرستانی، حسین (۲۰۰۰) *الهروب الى الحرية اوراق من ايام المحنة فی سجون صدام*، تهران: دار محبی الحسین.
- عارفی، محمداکرم (۱۳۸۶)، *اندیشه سیاسی آیت الله خویی*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- علیدوست، ابوالقاسم (خرداد ۱۳۹۰)، «پرونده ویژه آیت الله خویی»، *مهرنامه*، شماره ۱۲.
- غروی، میرزا علی (بی تا)، *التنقیح الاجتهاد و التقليد*، نجف: مطبعة الآداب.
- غوری، جراللدی (۱۹۹۱م)، *ثلاثة ملوک فی بغداد ۱۹۵۸-۱۹۲۱*، ترجمه سلیم طه تکریتی، بغداد: مکتبه النهضة العربیه.
- فیاض، محمدصادق (۱۳۹۵)، «چالش های نادیده انگاشتن مالکیت دولت در اندیشه مرحوم آیت الله خویی»، *مجله مطالعات فقه امامیه*، شماره ۶.
- فیاض الحسینی، سید هاشم (۲۰۰۰م)، *لمحات من حياة الامام المجدد السيد الخويي*، بیروت: مرکز البحوث و الدراسات الاسلامیه.
- قاسم زاده، محمدتقی (۱۳۸۸)، *نقش مرجعیت شیعه در تحولات سیاسی عراق ۲۰۰۶-۱۹۶۸*، تهران: انتشارات فردابه.
- کدیور، محسن (۱۳۸۵)، *سیاست نامه خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه*، تهران: انتشارات کویر.
- گراهام، گراهام و رند رحیم فرانکه (۱۳۸۴)، *شیعیان عرب؛ مسلمانان فراموش شده*، ترجمه خدیجه تبریزی، قم: انتشارات مؤسسه شیعه شناسی.
- مار، فیبی (۲۰۰۹م)، *نظام صدام حسین ۲۰۰۳-۱۹۷۹*، ترجمه مصطفی نعمان احمد، بغداد: مکتبه مصر دار المرتضی.
- معرفت، هادی (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی*، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی شهید.
- مکیه، کنعان (۲۰۰۹م)، *جمهوریه الخوف*، کلن: منشورات الجمل.
- — (۲۰۰۵م)، *القسوه و الصمت الحرب و الطغیان و الانتفاضة فی العالم العربی*، کلن: منشورات الجمل.



- الموسوی الخویی، ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- (۱۴۳۲ق)، *التنقیح فی شرح المكاسب المحرمه* تقرير الابحاث، قم: مؤسسه الامام الخویی.
- الموسوی الخویی، ابوالقاسم (۱۴۱۲ق)، *مبانی تکملة المنهاج*، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- (۱۴۱۶ق)، *المسائل الشرعيه: استفتائات*، قم: مؤسسه الامام الخویی.
- (۱۹۹۲م)، *معجم رجال الحديث*، نجف: مكتبة الامام الخویی.
- ميلر، جوديت و لورى ميلروا (۱۳۷۰)، *از تکریت تا کویت*، ترجمه حسن تقی زاده میلانی، تهران: نشر کوير.
- الواسطی، احمد (۱۹۹۸م)، *سيرة و حياة الامام الخویی*، بیروت: دارالهادی.
- هاشم، جواد (۱۹۷۳م)، *سجل العالم العربي وثائق، احداث، آراء سياسيه*، بیروت: دار الابحاث و النشر.
- الهاشمی، محمدصادق و جمعه العطواني (۲۰۱۴م)، *شبيعه العراق مصادر القوة و التحديات* دراسة لابرز التحولات السياسية لشبيعة العراق بعد ۲۰۰۳، بغداد: مركز العراق للدراسات.
- یحیی، لطیف (۱۳۸۴)، *من پسر صدام بودم*، ترجمه عباس رضوان خواه و افشین رضاپور، تهران: انتشارات چنار.



